

**شناختنامه صادق هدایت**

**منتشر می‌شود**

جهانگیر هدایت تأکید می‌کند شناختنامه صادق هدایت، اولین شناختنامه‌ای است که برای صادق هدایت منتشر می‌شود و دیگر اینکه اسناد و مدارک به کار گرفته شده در این کتاب، تماماً معتبر هستند که در خانواده‌اش موجود است. جهانگیر هدایت برادرزاده صادق هدایت در گفت‌وگو با ایلنا درباره این کتاب گفت: بیش از هر چیزی باید بسر این نکته تأکید کنم که تاکنون شناختنامه‌ای از هدایت تدوین نشده است.

این کتاب تنها شناختنامه اوست. مساله دوم این است که تمام اسناد و مدارکی که در این کتاب ارائه شده بسیار معتبر است چراکه اسنادی است که در خانواده هدایت موجود است. در این کتاب هیچ حدس و گمانی در مورد مسائل مربوط به زندگی او وجود ندارد، هرچه که هست واقعی است. این شناختنامه بهترین مرجع برای کسانی خواهد بود که بخواهند در مورد این نویسنده نایفه تحقیق کنند. جهانگیر هدایت در ادامه افزود: شناختنامه شامل فصول متعدی است؛ طراحی‌ها، ترجمه‌ها، نامه‌های او (حدود ۴۰ نامه از او مانده است)، کارت پستال‌ها، نقلی‌های، کارت‌پویزیت‌ها و مهرهایی که از او مانده است. وی در خصوص بخش‌های مختلف کتاب‌شناسی او گفت: درباره او حتی به زبان‌هایی مانند کره‌ای، چینی، عبری و روسی نیز کتاب نوشته شده است. همه اینها در کتاب‌شناسی مورد اشاره قرار گرفته است. در بخش مقالات نیز مقالاتی را که در نشریات و درباره او نوشته شده است، چه به فارسی و چه به زبان‌های خارجی، ذکر کرده‌ام. مکاتبات و احکام اداری و نیز نامه‌ها و کارت‌پستال‌های دریافتی او را نیز آورده‌ام. همچنین عکس‌ها و پوسترهایی که برای او طراحی شده است، سایت‌ها، ویلاگ‌ها، فیلم‌ها،



یادبودها و نمایشگاه‌هایی را که در یادبود او ساخته یا برگزار شده‌اند نیز قید کرده‌ام.

جهانگیر هدایت در ادامه ضمن اشاره به مدالیون و سنجاق و مجسمه‌ای که بعد از مرگ هدایت ساخته شده است، گفت: به این آثار نیز اشاره شده است. هدایت گفت: کتب شخصی هدایت، لوازم و وسایل بازمانده او از او آدرس‌های پستی او نیز در کتاب مورد اشاره قرار گرفته است.

وی درباره شخصیت هدایت آن‌گونه که او درک می‌کرد، گفت: هدایت یک آدم استثنایی بود. به نظر من او ۲۰۰ سال زودتر از زمانی که می‌باید، به دنیا آمده است. من مطمئنم اگر زبان اول او زبانی غیر از فارسی بود، آثار او بسیار مورد توجه قرار می‌گرفت. دلیل این امر آن است که فارسی زبان چندان رایجی در دنیا نیست. جهانگیر هدایت افزود: صادق هدایت یکی از اصیل‌ترین انسان‌هایی بود که در تمام عرم دیدم. او از آزدن مورچه‌ای دلگرم می‌شد. هدایت به انسان و جهان بسیار احترام می‌گذاشت. او اولین نویسنده در ایران بود که به مساله محیط زیست توجه کرد. صادق عمر هدایت منحصر به بوف کور نیست. آثار دیگر او نیز بسیار درخور است. او بسیار مایل بود نقشی در اصلاح جامعه خود داشته باشد اما متأسفانه هرگز موفق نشد. شاید یکی از دلایل خودکشی او هم همین مساله باشد.

### مجموعه آثار پدر تراژدی یونان در راه است

عبدالله کوثری از به چاپ سپردن «مجموعه آثار آیسخولوس» خبر داد و گفت تراژدی‌ای از سنسکا را ترجمه می‌کند. این مترجم پیشگسوت به ایسنا گفت: این مجموعه آخرین اثر زیر چاپ من است که در جمع تراژدی از آیسخولوس را شامل می‌شود. او افزود: آیسخولوس پدر تراژدی یونان است که هفت تراژدی با نام‌های «پرومته در زنجیر»، «اورستیا»، «هفت تن علیه تب»، «آگاممنون»، «ندبه‌کنندگان»، «پرومته به بند رسته» و «ایرانیان» از او به جا مانده است. کوثری در ادامه یادآور شد: پیشتر من تریلوزی «اورستیا»ی آیسخولوس را که شامل سه تراژدی می‌شد، ترجمه کردم و در این سال‌ها چهار تراژدی دیگر او را نیز ترجمه کردم؛ بنابراین برای اولین‌بار مجموعه آثار آیسخولوس در یک مجموعه منتشر می‌شود. به گفت مترجم، این مجموعه اکنون در نشری مراحل چاپ را می‌گذراند و تا پایان خردادماه منتشر خواهد شد. کوثری همچنین به ترجمه تراژدی دیگری توسط خود اشاره و عنوان کرد: اکنون در حال ترجمه تراژدی‌ای از سنسکا هستم که بعد از به پایان رسیدن ترجمه، در نشر تی منتشر خواهد شد.

سال پنجم ■ شماره ۱۴۷۵ ■ دوشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۹۰

گفت‌وگو با حسین مزاجی درباره دفتر شعر «ارجا»

# ماجرای عمیق‌تر از این حرف‌هاست



**دفتر شعر «ارجا» اگر در یاد مخاطبان شعر می‌ماند به دلیل نگاه حسین مزاجی به پدیده‌های دور و برش است. او در این دفتر با خلق فضایی خارج از عادت دفتر شعرهای این روزگار ما را به گوشه‌های تاریک زمان و تاریخ می‌کشاند. به جاهایی که اسطوره‌ها و تاریخ ادبیات ما در آن خفته‌اند. دفتر شعر «ارجا» چندی پیش در نشر چشمه منتشر شد. در این ارتباط با شاعر به‌گفت‌وگو نشستیم که نتیجه‌اش را می‌خوانید.**

—

**– فضایی دفتر شعر شما با دفترهای شعری که در این سال‌ها چاپ شده است، متفاوت است. رنگ و بوی دیگری دارد. از چند منظر هم این تفاوت‌ها قابل ملاحظه است. هم در نظر اجزا و فرم و هم از منظر جنس نشانه‌ها و نماد و نگاه استعاری. چطور شد که از فضای معمول شعرهای این سال‌ها دور شدید؟**

**خودساتان فکر می‌کنید ورود حیوانات و برقراری مناسبات میان آنها و جهان ما به چه طریق میسر شده است؟**

همه ما متفاوت هستیم. شاعران آن مجموعه شعرهای غیرمتفاوت هم، متفاوتند. برای اینکه زیست، تاریخ و ویژگی‌های سنی، جنسی و خانوادگی متفاوت دارند. اما با وجود تفاوت‌ها، اغلب مجموعه‌ها فاقد شخص و ویژگی‌های شاعران است. این مشکلی است که شاید ناشی از پیروی بی‌سحاب و کتاب از جریان‌ها و مدها باشد حتی دوقولهای تومان هم چون دو جایگاه را در فضا اشغال می‌کنند به هر حال منظرهای متفاوت دارند. اما بسیاری از این دفترها انگار یک دهن مشترک سروده شده‌اند. برهیز از این پدیده امکان ندارد مگر اینکه هر شاعری ویژگی خاص خود را که به یقین از آن برخوردار است اما در شعر بازتاب نمی‌یابد، بیابد و بیان کند و ناگزیر برای بیان، شیوه‌های تازه جستجو کند و کار جدی از این لحظه آغاز می‌شود، کاری که متأسفانه انگار سال‌های سال باید بگذرد، استعداد‌های فراوانی نیست شود و این ماجرا که آغاز تولد شعر است هیچ گاه تحقق نیابد؛ سلف‌های فراوان، بی‌کمترین دلسوزی بر این همه خسارتی که بر ما و شعر ما می‌گذرد. در کارهای من و فقط دفتر ارجا این تفاوت شاید از همان آغاز وجود داشته باشد. اولین مجموعه شعر من (اندیشه‌های بنفش) دفتری و کوچک به رنگ‌ها می‌پرداخت بی‌آنکه رنگ‌ها به عنوان صفت اشیا و وابسته به ایزه دیگری مطرح شوند، تجربه‌ای بود در شرایطی که رنگ‌ها خود ایزه می‌شوند، از کنش و واکنش و زندگی برخوردارند و به عنوان یک کاراکتر می‌توانند نقش ایفا کنند. بعد مجموعه (راز فنا) فاصله زیادی از دفتر قبلی گرفت. شعرهای حیوانی، دانه‌های و شعرهایی به‌راسته از زندگی روزمره و خانوادگی سر برآورند.

به هر حال تفاوت، یک‌شبه یا با این دفتر («ارجا» شروع نشده است. سال‌ها در این فضاها کار شده و حالا ارجا منتشر شده است. من از فضای معمول شعرهای این سال‌ها دور نشده‌ام، دور بوده‌ام. تنها جایی که برای تفره، بیان کابوس‌ها و رویاهامان، ساختن، ویران کردن، دوباره ساختن، تصدن و آزادی و حسی در اختیار دارم همین عرصه شعر در معنای وسیع آن است. اگر این فضا نیز توسط همسان‌سازی‌ها، بی‌توجهی به شکل‌ها، رنگ‌ها، خاطرات و رویاها، از آدمی گرفته شود (که با تانسف باید بگویم برای هنر شدن بسیاری از ما ویژگی‌هامان را در پیشگاه قدرت مهیب تبدیل می‌کنیم و حرف شخصی، سر می‌زیم و با خیال راحت و خیلی ساده‌تر از آنکه بنسود فکرش را کرد شعر می‌گوییم). نمی‌دانم به چه ورطه‌ای سقوط می‌کنیم. حیوانات همسایه‌های ما هستند. مثل ما زندگی‌مان، گاه مثل ما از زندگی لذت می‌برند، گاه مثل ما رنج‌اند، بسیاری از آنها، جفتشان که می‌میرد بی‌آنکه غزلی سوزناک بسرایند، در گوشه‌ای دق می‌کنند و می‌میرند. در مرگ هم با ما مشترکند. هر چند اندیشمندان بزرگی می‌گویند آنها به مرگ اشراف ندارند و این دانایی را جزء امتیازهای یگانه ما می‌دانند اما این دروغ بزرگی است و شاید این اندیشه‌های بزرگ از مغز یک شاکرچی تراویده باشد. به هر حال بی‌شک کسانی که بی‌رحمانه حیوانات

را آزار می‌دهند و می‌کشند، بام‌گذاری کاملاً روشن و قابل پیش‌بینی است. گاه توجه به حیوانات، لوس و لوکس به نظر می‌رسد. این نگاه حتی در نویسندگان بزرگ ما هم قابل مشاهده است. دوستی می‌گفت در یکی از کافه‌های پاریس، یکی از نویسندگان بزرگ معاصر که در غربت، غریبانه و دردناک درگذشت یا خواست که در بگذرد، زنی را می‌بیند که با مسگ کوچکی به کافه می‌آید و چون هوا سیسار سرد بوده، یک جلیقه مخملی تن سگ بوده است، ناگهانی به هرق و گریه‌ای شدید می‌موید که من در سرزمینی که سگش جلیقه می‌پوشد چه کار می‌کنم و کافه را ترک می‌کند. اینکه چگونه حیوانات به شعرها وارد شدند برای من هم شگفت‌انگیز است. باور می‌کنید که پس از جمع و جور شدن شعرهای «راز فنا» با کمال تعجب دریافتم که تعدادی از شعرها را کاراکترهای حیوانی تشکیل می‌دهند اما اینکه چگونه باید حیوانات به شعر وارد شوند، من پاسخی برای آن ندارم. این مساله‌ای است که به ذهن، زندگی و تجربه‌های یک شاعر وابسته است. این را می‌دانم که کار با حیوانات در ادبیات ما و جهان سابقه‌ای بس طولانی دارد و بی‌شک یکی از عرصه‌های عظیم تخیل شاعران و داستانسرایان در شرق و غرب و دیروز و امروز جهان بوده است. جالب است که در هر سرزمینی و در هر زمان و مکانی که انسان از شأن درخور خویش برخوردار باشد، حیوانات هم زندگی بهتری دارند. بی‌دلیل نیست که

در سرزمین‌هایی پرندگان آنقدر به آدم‌ها نزدیک می‌شوند که از کف دست‌ها دانه برمی‌چینند و کلاغ خردمند ما با همه نیازی که به پسمانده‌های غذاهای انسانی دارد یا چه احتیاط و هوشمندی‌ای فاصله‌اش را با ما و سنگی که در مشیت‌هامان پنهان است، حفظ می‌کند. بنابراین حتی از منظر زندگی اجتماعی هم انگار زندگی‌های ما با هم خود برقرار می‌کند. گذشته‌ای را بیاد می‌آید، حالی را به نمایش می‌گذارد و به سوی آینده‌ای در حرکت است. تأثیر و تأثر متقابل بین ایزه‌ها و جهان شعر ایجاد می‌شود بنابراین مهم نیست که یک موجود زنده حقیقی ایزه شعر باشد یا یک گلدان یا سطل زباله، مهم دریافتی متفاوت و دیدن تأثیرات متقابل بین ایزه‌ها و جهان شعر است. شاید حیوانات به دلیل پس‌زمینه عظیمی که در فرهنگ تصویری و نوشتاری و تجربه‌های شخصی ما از کودکی دارند، بنسب مناسبی برای نوعی زیست شعری زنده و خیال‌برانگیز و لایه در لایه ایجاد کنند و امکان دیدار کردن متن‌های کهن و اسطوره‌ها را در فضای شعر برای شاعر فراهم سازند. شاعری بنا بر هویتی که دارد می‌تواند به سراغ حیوانات یا هر ایزه و فضای دیگری که ذهن و زبان او را درگیر می‌کند، برود و این مناسبات که اشاره کردید عملاً در فضای شعر و بر سطح فاغذ و بر بنسب زبان ایجاد و بارور می‌شود.

**– به نظر تان تا چه حد کارکرد استعاری و دنیای سمبلیک خلق‌شده در متن‌هایتان قابل تسری به**

**واقعیت‌های دیگر است؟ آیا انسان معاصر خود را به**

**راحتی در شعرهای شما می‌بیند؟**
فکر می‌کنم هر کسی بتواند حالا نه‌چندان به آن راحتی که شما اشاره می‌کنید خود و دیگران را در این شعرها بیابد. شعر از جمله می‌تواند آینه‌گون باشد یا شما را هم درگیر بازی گاه کمیک و اغلب ترازیکش بکند. بسیاری از شعرها با نگاه دقیق به ایزه (اینچا حیوان) و همه قضاةهایی که بیاد می‌کند چه در خاطره فردی و جمعی چه در متون و بیاد و یاد آدمی از خواننده‌هایش رسوب می‌کند، حاصل شده است. گاه چون طرچی به سرعت قلمی می‌شود که حاصل زمان زیاد به مشاهده است شاید اگر با ایزه‌ای این‌گونه رفتار شود به همه جهان‌های دیگر نیز تسری یابد. این‌گونه نیست که این ایزه حیوان یا انسان یا حتی اشیا یا یک واقعه باشد. پدیده‌ها در فضای ذهن و زبان شاعر و جهان‌های پیشین و تأثیر و تأثر ناشی از همجواری یا تقابل می‌توانند سرانجام بگذراندت و شعر شوند.

**به درد‌ها و رنج‌های انسان معاصر به شکل غیردراماتیک نزدیک شده‌اید. در شعرها نگاه سانتی‌مانتال، حسی و عاطفی دیده نمی‌شود. زبانتان هم به این سمت سوق نمی‌کند. چطور به این نگاه و زبان رسیدید؟ آیا عمد داشتید که از این نگاه دور شوید؟**

نگاه سانتی‌مانتال، حسی و عاطفی، ناشی از برخورد

سطحی با جهان و شعر است. زنجمره کردن، دل سوزاندن و مویدین بس است. ماجرا عمیق‌تر از آن است که با اولین نگاه به سطح بتوان به آن پاسخ شعری درخور داد. فرق نمی‌کند ایزه چه باشد هر جزء ناچیزی در منظر ما با بی‌شمار رگ و ریشه با همه هستی، ارتباط ارگانیک و عمیق دارد. چاره‌ای نیست باید لایه‌لایه به عمق برویم و از ظلمت در اعماق نرسیم. رویدادها و جهان بیرون از چنان خوشنوی ایجاد کند. در کارهای من زبان پدیده‌های ازلی و ابدی نیست و با جهان و رویدادها و ایزه‌ها پیوند می‌یابد. مثلاً در شعر کرگدن مجموعه راز فنا می‌بینیم که با توجه به ایزه کرگدن و ارتباط آن با فضایی سهمگین، زبان به سمت و سوی خوشنوی بسیار عتیق روی می‌آورد. با در شعر آنقرضه زبان کاملاً به زبان روزمره و مکالمات تلفنی مردم کوچک و بازار نزدیک می‌شود. تفاوت این دو زبان دقیقاً مرتبط با ایزه‌های متفاوت و جهان‌هایی است که زبان آن را به نمایش می‌گذارد.

**– در شعرهای شما طنز هم دیده می‌شود. با نگاهی تند اما مهربانانه به روابط موجود در این جهان پرداخته‌اید. طنز چگونه در شعرهای شما به عنوان یک عنصر مهم برجسته شده و باز بگویند فقدان این نگاه در ادبیات معاصر ما از کجا می‌آید؟**

خشنودم که طنز را در شعرهای من دیده‌اید. این شاید یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌های مجموعه ارجا و به طور کلی شعر من است. رسیدن به طنز به شکلی که در ارجا تبلور یافته است، یکی از شیوه‌هایی است که می‌توان با آن به تفسیر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، نزدیک شد؛ طنزی ناشی از موقعیت من شاعر در نوعی درامیختگی با زبان و جهان. گاه طنز در سطح زبان اتفاق می‌افتد، گاه در رویدادها و موقعیت‌ها و گاه طنز ناشی از تفاوت عظیم و حیرت‌انگیز لایه‌هایی است که در سطح رخ می‌نماید با حقیقت اعماق ناپیدا که باید لایه به لایه به عمق رفت و این دو جهان به شدت گریزان از هم را به اجبار و در کمند زبان به نگاه کردن در چشم‌های دیدگریز واداشت. شاید بدون چنین نگاهی، چشمه‌ها می‌سوخت و زبان آتش می‌گرفت. فقدان طنز می‌تواند به نوعی فقدان شعر باشد. طنز ارجا ناشی از آرازه شاعر برای استفاده از عنصر طنز نیست که مقابله فضاهای ناگونگ و موقعیت‌ها و رویدادهاست که طنز را درونی شعر می‌کند و آن را به ویژگی شعر تبدیل می‌کند. کسانی که تصمیم می‌گیرند بر اساس نظریه‌ها و جریان‌ها که حالا شعر طنز بگویم یا شعر بی‌معنا یا پست‌مدرن و چندصدايي، بدون اینکه رویدادها و جهان شعر آن را بپروازند و ناگزیر کنند، قطعاً نمی‌توانند شعری جدی و قابل تامل بسرایند چون عناصر مورد نظر آنان در ساختار شعر نمی‌نشیند.

**– تا چه حد به زنده کردن کهن‌الگوها و قصه‌های قدیمی فکر کرده‌اید؟ می‌خواهم بگویم از سر فکر و اندیشه و اراده شاعر شکل گرفته‌اند یا ناخودآگاه از متن‌ها سر در آورده‌اند؟ اهمیت بازنگری و خلق این جهان در ادبیات امروز ایران در چیست؟**

می‌شود گفت هر دو، هم از سر فکر و اندیشه، هم ناخودآگاه، بیشتر ناخودآگاه شعری سروده می‌شود بعد می‌بینی انگار پس‌زمینه شعر قصه‌ای کهن یا کهن‌الگویی را هم بیدار می‌کند. این بار آگاهانه‌تر به سراغ متن‌ها و اسطوره‌ها می‌روی. من می‌خوانم بی‌آنکه مطلبی را از کتاب یا منبعی یادداشت کنم و بعد ناگهان خواننده‌های من از متن‌های کهن و اسطوره‌ها، در بافتی کاملاً متفاوت و امروزین خود را در شعر نشان می‌دهد و با نقب زند‌هایی بیشتر در لایه‌های پنهان‌تری جست‌وجو می‌کنم. چند شعر مجموعه ارجا به خصوص پشه باند و تا حدی منقارها در نگاهی به همه اسطوره‌ها شکل گرفته‌اند بی‌آنکه اسطوره را صرف کنند چون استفاده از اسطوره‌ها که آن هم به ندرت در کار شاعران دیده می‌شود، حداکثر اسطوره را در حد هر کلاسی صرفی تنزل می‌دهد. من دنیای خود و همگنان را در بستر زمانی نو می‌سازم که طبعاً جسارت و به قول شما ریسک می‌طلبد و از عواقب آن نیز آگاهم. شعر خطر می‌کند و فکر نمی‌کند اگر در شیپور یک زمانی خوش‌آهنگ اما اینک زنگ‌زده، جانفشانش وانهنجار خود بدمیم، بتوانیم پاسخی درخور به خود و جهان بدهیم. در مورد اهمیت بازنگری متون، اسطوره‌ها و فرهنگ و سنت، فکر می‌کنم فوق‌العاده مهم و اساسی است. وقتی با نگاهی امروزین و در بافت و ساختی نو، به ریشه‌ها باز می‌گردیم

### درباره تأثیرپذیری شاعر از اجتماع

## دنیا خانه شاعر است

که مرزهای توجه و تعهد شاعر چقدر ظریف و پیچیده است و اغلب توام با سوءتفاهم. شاعری که در ساخت تجربه‌های خود به جهان اطرافش نمی‌نگرد، آنچه از پیرامون خود دریافت می‌کند، همچون اسفنجی که آب را به سوی خود جذب می‌کند، لاجرم در شعرش نمود خواهد یافت چراکه شعر، شاعر را مجبور به نوشتنش می‌کند. شاعر در سربودن اختیاری ندارد. لحظه سرایش شعر فرامی‌رسد تو گوئی دستی از ناگه، این است اسفنج را چنان می‌فشارد که همه آن دریافت همچون عصاره‌ای بیرون می‌آید. بنابراین بسته به نوع زندگی و چنند و چون توجه شاعر به باطنش، آنچه جذب می‌کند با دیگری متفاوت است. شاعر را مستین توجهی همه‌جانیه و بی‌اعد گوناگون دارد. هیچ چیز از نگاه احساس و حواس تیزبین او نمی‌تواند بگریزد. بنابراین به قول شما «ساختارهای اجتماعی» هم از چشم او دور نیستند. چه‌سوا او از این ساختارها به عنوان فرجه‌ای جدید از زندگی نگاه کند یا چطور را به طور خودبیداری با او طرح و نقشه از پیش‌آماده‌شده‌ای رفته رفته در جامعه اعمال شده باشد. به طور مثال «خوشونت» چیزی نیست که خودب‌خود به وجود آید، نفرت، کینه، حسادت، اینها اگرچه از خصایص انسانی است اما انسان متعهد جامعه جز از راه طرح از پیش تعیین شده،



امید بازآفرینی و نوشوندگی دوباره متون، اسطوره‌ها و به طور کلی فرهنگ، به میان می‌آید. می‌توان گفت کمتر اثر بزرگی در ادبیات غرب بی توجه به سنت ادبی و فرهنگ یونان و روم می‌توانست آفریده شود. با کمال تأسف باید گفت در این بخش هم ما کمتر کار جدی و قابل تامل داریم. دو جریان متضاد شیفتگان و مقلدان صرف گذشته و نوگرایانی که هر نوع نگاه به گذشته فرهنگ را نوعی ارتجاع می‌دانند، می‌تواند از لحاظ آسیب‌شناسی شعری و ادبی مورد بررسی قرار گیرد. واقعیت این است که بی‌اغراق ما وارث یکی از غنی‌ترین فرهنگ‌های بشری هستیم. در تعامل عمیق با چنین فرهنگی می‌توان عرصه‌های تازه‌ای را درنوردید. بی‌اعتنایی به این غنا، چیزی از قدر فرهنگی چنین شیگوهمند نمی‌کاهد. اما ما و شعرمان را بی‌خون، نزار و بی‌ریشه به باد می‌سپارد. بی دلیل نیست که بهترین شاعران نوگرای ما خوانندگان جدی شعر و نثر گذشته بوده‌اند. به هر حال این راه همچنان بکر و ناپیوده است. کسانی که در جست‌وجوی صدایی نو و چشم‌اندازی دیگر به هر مکتب ونیم‌مکتب جدید در آن سو توسل می‌جویند، نباید خود را از نقب زندن در دل چنین فرهنگ بارور و رشک‌برانگیزی محروم کنند.

**– چقدر به نزدیکی ساختار داستان کوتاه و شعر اعتقاد دارید؟ آیا حرکت روایی و تعیین مسیری اینچنین به نفع شعر است؟**

**این نوع نگاه دیده می‌شود.**
روایی بودن شعر را نمی‌توان به عنوان ضعف شعر تلقی کرد. شعرهای بلند پرآوازه قرن بیستم، شعرهای روایی است. در پاسخ ارتباط داستان کوتاه و شعر می‌توانم بگویم درخشان‌ترین داستان‌های کوتاه به شعر نزدیک می‌شوند. شعرهایی هم وجود دارد که گاه به نظر یک داستان کوتاه می‌آیند. من یقین دارم شعر توانایی‌های غریب و شگفتی دارد. اگر تصور ما از شعر، تصور محدود و بسته‌های باشد، از امکانی که شعر می‌تواند از آن برخوردار شود محروم می‌مانیم. مثلاً بعضی از شونندگان شعر، انتظار یک حس و حال خاص و معمولاً طعراتی را از شعر می‌طلبند. در چنین پیش‌زمینه‌ای روشن است که شعر روایی نمی‌تواند رضایت این‌گونه مخاطبان را جلب کند. اما از آن‌ها پرسش می‌کنم: ششونده فعال‌تری را نمی‌طلبید؛ محسود اندازهای گسترده‌تری بازمی‌دارد. اصلاً هنر نو، مخاطب امع از بیننده، ششونده فعال‌تری را نمی‌طلبید؛ مخاطبی که انتظارش از شعر به مراتب از ارضای حال و هوایی رمانتیک و به اصطلاح حلال کردن فرآور می‌رود. استفاده، نگاه امکانات از جمله دستاوردهای داستان کوتاه، قطعاً به اندازه شعر نیست اما شعر واقعی، سرانجام در مسیر خود از تبدیل شدن مطلق به هر یک از هنرها سر باز می‌زند و همچنان شعر باقی می‌ماند.



عشق، بهار، شادی و نیازمند درک رنج، مرگ، هستی و نیستی است. چه بسا این ساخت‌ها، تنها برای شاعر دست‌یافتنی باشد و بتواند از آن سخن بگوید. چنین انسانی، نه نیازمند شاعر چریک است و نه شاعر گروپی که همه انگیزه‌هایش را از پس دود افیون و سیگارش می‌گیرد و همه چیز را پس این پرده مه‌آلود می‌بیند که به وضوح هم دیده نمی‌شود. پس لاجرم آن که بیشتر دیده می‌شود خودش را با حالی نزار، می‌اندیشد همه دنیا چنین است. به همین دلیل شاعر عزلت‌نشین چه در خلوت عرفانه و چه در خلوت دودگرفته، توجه‌اش به جامعه را از دست می‌دهد و احساس و ضرورت مبارزه در جهان پیچیده امروز را از دست می‌دهد که در این صورت محسودان او از دست داده است چراکه کار شاعر جست‌وجوی حقیقت در خود و در بین مردم و اجتماع است. شاعر حقیقت‌های در درون خود را به مردم می‌بخشد، و مردم حقیقت‌های تازه در زندگی خود را به شاعر می‌دهند. شب شعر بی‌توجه به اجتماع که می‌بایست همچون خانه او باشد، از این موهبت گوهری بی‌بهره می‌ماند. به همین دلیل این سخن نیما را باید هر شاعری از اویزه گوش و جان شاعرانه‌اش کند: «دنیا خانه من است». آدمی در خانه‌اش به خیلی چیزها دقت و توجه می‌کند.

## ادبیات

### نقد

**مسعود نورمحمدیان**

**تاملی در کتاب «دیروز و امروز شعر فارسی» نوشته ضیاء موحد**

**شعر در سرزمین عجایب**
به جرات می‌توان گفت این روزها پیرامون هیچ کتابی به اندازه «دیروز و امروز شعر فارسی» نوشته آقای دکتر ضیاء موحد صحبت نمی‌شود. این کتاب دارای ویژگی‌هایی است که آن را در صدر اخبار بنشاند و از جانب اهالی ادبیات و شعر قدر بیند. صراحت در لهنجه و دقت و سلامت در رای از خصوصیات این کتاب است. رعایت اینها در مواجهه با مقوله شعر، مساله‌ای بسیار دور و دشوار است که نویسنده خوش‌فکر کتاب به خوبی از پس طرح و اثبات گفته‌هایش برآمده است. لیکن نکات کوچکی به دهنم رسید که بد ندیدم آنها را در کنار تمام گفته‌ها و نوشته‌هایی که در حاشیه این کتاب طرح شد، بنشانم. ایشان در توضیح علت گریزش از شعر اخوان، آن را با «سلیقه عمومی مردم ایران» گره زده و می‌گوید اصفا مردم ایران شعرنشانند و شعر خوب و بد را می‌فهمند! خوب و بدی که در جای دیگری از همین کتاب آن را «شکارا عبارتی منتاقض» می‌داند زیرا معتقد است شعر یا خوب است یا اصلاً شعر نیست. پس «شعر بد» عبارتی بی‌اساس است. شعر، هنر است و در تعریف هنر، همیشه زیبایی به گونه‌ای گنجانده می‌شود. بنابراین «شعر بد» معادل «زیبایی زشت» است و این عبارتی متناقض است. ولی هنگامی که در حاشیه شعر فروغ می‌نویسد، اعتقاد دارد شعرهای نازلی که فقط برای سوزاندن دل خواننده نوشته شده

در ایران برمخاطبند. و اضافه می‌کند: «دریفا که ما چقدر آمدگی داریم برای لذت بردن از این‌گونه شعرها که دفترهای شعر معاصر را بر کرده است.» در ادامه همین بخش از کتاب به اشعار سیلویا پالات اشاره می‌کند و ایراداتی که استاد وی– رابرت لول– به برخی از اشعار او گرفته است؛ اشعاری که به دلیل احساساتی، شخصی و زندگینامه‌ای بودن، محکوم‌شان می‌کند و در ادامه می‌آورد: «با کمال تأسف باید بگویم اینها همان‌گونه شعرهایی هستند که نمی‌دانم به چه دلیل تاریخی، بیشترین خواننده و طرفدار را در ایران دارند.» جایی در بخش دیگری از کتاب که ایشان به منوچهر آتش می‌پردازد به نقل از منتقدی غربی آورده اگر می‌خواهی پایه و مایه شاعری را بدانی از او بخواه شعری در قالب‌های قدیم بگویند و آقای موحد این گزاره را درست می‌پندارد چراکه به این واسطه شاعر کلمه‌یهدستش روی می‌شود و در انتها غزلی از آتش را می‌آورد و آن را نمونه «بنوع شعری»، «آشنایی عمیق با سنت» و «تحلیل فرهنگی» می‌داند. سیر کوی دوست را شب حاجت فانوس نیست / ماه گاه طالع نند مهناب ما را می‌برد. غزلی که می‌تواند با برخی از ابیاتش «خواب از سر ما بپراند». ولی وقتی به سراغ غزل‌های خوشگ باهتاج می‌رود عرصه غزل می‌شود. «غلام ابریشم که در بی‌ای است نه جاده است نه ارغمانی از ابریشم دارد.» به نظر ایشان غزل باهتاج بر است از مراعات‌نظریهای کلیشه‌ای و قافیه و ردیف‌هایی که از ابتدا حال و هوای مضمونی اشعار حافظ: بیراهنی که آید از آن بوی میخوارم / ترمس برادران غمخوش قبا کنند. شعری است که می‌توان باهتاج امع از بیننده، ششونده فعال‌تری را نمی‌طلبید؛ مخاطبی که انتظارش از شعر به مراتب از ارضای حال و هوایی رمانتیک و به اصطلاح حلال کردن فرآور می‌رود. استفاده، نگاه امکانات از جمله دستاوردهای داستان کوتاه، قطعاً به اندازه شعر نیست اما شعر واقعی، سرانجام در مسیر خود از تبدیل شدن مطلق به هر یک از هنرها سر باز می‌زند و همچنان شعر باقی می‌ماند.

درد عشقی کشیده‌ام که می‌رس / زهر هجری چشیده‌ام که می‌رس. می‌توان انتظار فوق‌العایی نظیر شنیده‌ام، کشیده‌ام، دیده‌ام، رسیدم و… را داشت. اگر به تعبیر آقای موحد، شعر، آفرینش شیئی هنری از زبان است شیئی که می‌توان مثل مجسمه آن را از زوایای گوناگونی تماشا کرد، حضور این بیت حافظ: بیراهنی که آید از آن بوی میخوارم / ترمس برادران غمخوش قبا کنند. شعری است که می‌توان باهتاج امع از بیننده، ششونده فعال‌تری را نمی‌طلبید؛ مخاطبی که انتظارش از شعر به مراتب از ارضای حال و هوایی رمانتیک و به اصطلاح حلال کردن فرآور می‌رود. استفاده، نگاه امکانات از جمله دستاوردهای داستان کوتاه، قطعاً به اندازه شعر نیست اما شعر واقعی، سرانجام در مسیر خود از تبدیل شدن مطلق به هر یک از هنرها سر باز می‌زند و همچنان شعر باقی می‌ماند.

عشق، بهار، شادی و نیازمند درک رنج، مرگ، هستی و نیستی است. چه بسا این ساخت‌ها، تنها برای شاعر دست‌یافتنی باشد و بتواند از آن سخن بگوید. چنین انسانی، نه نیازمند شاعر چریک است و نه شاعر گروپی که همه انگیزه‌هایش را از پس دود افیون و سیگارش می‌گیرد و همه چیز را پس این پرده مه‌آلود می‌بیند که به وضوح هم دیده نمی‌شود. پس لاجرم آن که بیشتر دیده می‌شود خودش را با حالی نزار، می‌اندیشد همه دنیا چنین است. به همین دلیل شاعر عزلت‌نشین چه در خلوت عرفانه و چه در خلوت دودگرفته، توجه‌اش به جامعه را از دست می‌دهد و احساس و ضرورت مبارزه در جهان پیچیده امروز را از دست می‌دهد که در این صورت محسودان او از دست داده است چراکه کار شاعر جست‌وجوی حقیقت در خود و در بین مردم و اجتماع است. شاعر حقیقت‌های در درون خود را به مردم می‌بخشد، و مردم حقیقت‌های تازه در زندگی خود را به شاعر می‌دهند. شب شعر بی‌توجه به اجتماع که می‌بایست همچون خانه او باشد، از این موهبت گوهری بی‌بهره می‌ماند. به همین دلیل این سخن نیما را باید هر شاعری از اویزه گوش و جان شاعرانه‌اش کند: «دنیا خانه من است». آدمی در خانه‌اش به خیلی چیزها دقت و توجه می‌کند.

روزش را اینچنین سپارد.